

020105

DIA

BAHADIR ŞAH (I)

Abdur Rashid, Sh.

A Daşturul-Amal of the time of Nasiruddin Haider .-- 1958 : Indian Historical Records Commission: Proceedings, vol. 34ii pp. 114-122, (1958)

; Haydar II, Nasir al-Din, Nawab of Awadh

Garrett, H. L. O.

A Dutch Embassy to Bahadur Shah, 1711 .-- 1926 ISSN: 0022-1775 : Journal of Indian History, vol. 4 iii pp. 89-93, (1926)

Bahādur Shāh I / Shāh 'Ālam I, Mughal emperor

2614 NAGAR, M. M. A silver rupee of Shah Alam I Bahadur in his princely name Muazzam Shah. *JNSI* 20 (1958), pp. 224-225

Bahadur Şah I

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

8 AGUSTOS 1992

BAHADIR ŞAH I

22 OCAK

AB, III, 182

TA, V, 55

ML, II, 65

BL, II, 1207

20848 SARKAR, Jadunath. The early life of Bahadur Shah I. *JIH* 2 (1922-23), pp. 295-306

1. Bahadur Şah'ın Hayatı ve
İlk zamanları

11638 (DHAWQ, Muḥammad İbrāhīm). Zauq: In praise of Bahādur Shāh II. Tr. Shackle, C. *Qasida poetry in Islamic Asia and Africa*. Volume Two: *Eulogy's bounty, meaning's abundance: an anthology*. Ed. S. Sperl & C. Shackle. Consultant: N. Awde. Leiden: Brill, 1996 (Studies in Arabic Literature, XX), pp. 260-267; 450-452 [Urdu text of qasīda, with facing English translation.]

Bahadur
Şah

4 EYLÜL 2000

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

BAHADIR ŞAH ?
(1535) (v. 1537)

MUGHUL, M. Yakub "Portekiz Tehlikesi Karşısında Osmanlı Müslüman-Hind Münasebetleri", *İTED*, İstanbul-1975, c. 6, s. 37-41

5386 TIWARI, Arya Ramchandra G. Bahadur Shah's conquest of Chittor—its chronology. *Ind. Hist. Cong. Proc.* 21 (1958), pp. 302-305

Bahadur Şah

184

Lane Poole, S., *Mediaeval India*, Delhi, 1980; Powell-Price, J. C., *A History of India*, London, 1955; Smith, A., *The Oxford History of India*, Oxford, 1958.
هدی سیدحسین زاده

بَهاذُ شاهِ گورکانی، عنوانِ دو تن از فرمانروایان بابرِ شبه قاره که حدود ۴۰۰ سال بر این سرزمین فرمان راندند و در زمان حکومت بهادرشاه دوم، سلسلهٔ گورکانیان منقرض شد.
۱. بهادرشاه اول، قطب‌الدین محمد معظم (۱۰۵۳-۲۱ محرم ۱۱۲۴/ق ۱۶۴۳-۱۸ فوریه ۱۷۱۲)، هفتمین پادشاه بابرِ هند، مشهور به شاه عالم.

وی دومین پسر اورنگ زیب بود، در برهانپور زاده شد و از جوانی به آموختن علوم مختلف پرداخت و قرآن را از بر کرد (لاهوری، ۳۴۳/۲؛ عبدالحی، ۱۰۵/۶؛ اروین، ۱/1-2).

چنان‌که از برخی مآخذ بر می‌آید او از ۱۴ سالگی وارد امور حکومتی گردید و به صوبه‌داری دکن منصوب شد؛ از ۱۰۷۵/ق ۱۶۶۴م گرفتار مناقشات دکن گردید و در نبردهایی با مهراته، حکومت‌های محلی بیجاپور و قطب شاهیان شرکت کرد. بهادرشاه پس از آن نیز دوبار در ۱۰۷۵ و ۱۰۸۸/ق به صوبه‌داری دکن انتخاب شد. وی در ۱۰۸۵/ق به دستور پدر مأمور کابل شد و لقب شاه عالم گرفت؛ در ۱۰۹۱/ق ۱۶۸۰م مأمور سرکوب شورش برادرش، محمد اکبر گردید؛ در ۱۰۹۶/ق شهر حیدرآباد را تصرف کرد، اما پس از مدت کوتاهی پدرش به او بدگمان شد و از حکومت برکنارش کرد و به زندانش افکند (۱۰۹۷/ق). شاه عالم حدود ۷ سال در زندان ماند تا در ۱۱۰۶/ق ۱۶۹۵م به دستور اورنگ زیب آزاد شد و در همان سال به حکومت اکبرآباد (اگرآ) منصوب گردید و لاهور، ملتان، اوچ و سپس کابل نیز در قلمرو او قرار گرفت (بختاورخان، ۸/۱؛ مستعدخان، 94, 104-105, 125, 164, 178-179, 206, 225-226, 233, 240, 255, 276, ۴۳۳, ۴۳۸-۴۳۷, ۴۳۷, ۲۷۶).
۲. شاه عالم در سالهای آخر حکومت پدرش اورنگ زیب، خود را نسبت به تاج و تخت بی‌علاقه نشان می‌داد، اما مخفیانه آمادهٔ تصاحب آن می‌شد. پس از مرگ اورنگ زیب (ذیقعدة ۱۱۱۸)، میان فرزندان او نزاع شد. مدت کوتاهی اعظم شاه و سپس کام بخش در دکن رشته کارها را در دست گرفتند، ولی شاه عالم در محرم ۱۱۱۹ در منطقه‌ای در شمال لاهور خود را فرمانروا خواند و لقب بهادرشاه بر خود نهاد. وی سپس به برادرش اعظم شاه پیشنهاد کرد که مطابق وصیت پدر، قلمرو بزرگ گورکانیان را میان خود تقسیم کنند، ولی وی نپذیرفت و کار به نزاع کشید. اندکی بعد در نبرد جاجو، اعظم شاه و پسرش را شکست داد و یکسخت و در همان سال برادر دیگر خود کام بخش را نیز در حدود حیدرآباد منهدم کرد که پس از چندی بر اثر زخمهایی که برداشته بود، درگذشت (واضح، ۲۴-۲۶، ۶۲-۶۴، ۸۵-۸۶؛ اروین، 19-22/1؛ خافی خان، ۵۷۲/۲-۵۷۳، ۵۷۴-۵۷۵، ۵۸۴-۵۸۵، ۶۲۴-۶۲۵؛ قانع تنوی، ۳۵؛ ماجومدار، 527).

و ادرا به تسلیم و اطاعت کرد (تنوی، ۴۷۶؛ احمد، ۲۲۷/۳). در همین سال محمد زمان میرزا تیموری از زندان همایون گریخت و به بهادرشاه پناه آورد و او به درخواستهای همایون مبنی بر تحویل یا اخراج محمد زمان وقعی نهاد. همایون همین امر را بهانه کرد و برای توسعهٔ قلمرو خود دست به لشکرکشی زد و تاتارخان و لودی را که از سوی بهادرشاه حمایت می‌شدند، در هم شکست و روی به گجرات نهاد (ابوتراب ولی، ۱۲-۱۳؛ تنوی، ۴۷۵-۴۷۶، ۴۷۹؛ احمد، ۲۲۷/۳-۲۲۸؛ گلبدن بیگم، ۲۹، ۳۶-۳۷).

خبر حرکت همایون به سوی گجرات وقتی به بهادرشاه رسید که دومین بار قلعهٔ چیتور را محاصره کرده بود (تنوی، ۴۷۹). همایون که نمی‌خواست در جنگ بهادرشاه با راجپوتها مداخله کند، در سارنگپور توقف کرد و منتظر نتیجه ماند. سرانجام چیتور فتح شد.

در ۹۴۲ق بهادرشاه و همایون در قلعهٔ مندسور در برابر یکدیگر قرار گرفتند. بهادرشاه شبانه با ۵ تن از امرای نزدیک خود به مندو و سپس چانپانیر گریخت. همایون در پی او روان شد و بهادرشاه همه‌جا از برابر او می‌گریخت (ابوتراب ولی، ۱۳-۱۴؛ ابوالفضل، ۱۳۲/۱-۱۳۴؛ احمد، ۲۳۰/۳-۲۳۱؛ تنوی، ۴۸۲-۴۸۳؛ لین پول، 224-225). پس از آنکه همایون به سوی برهانپور بازگشت، بهادرشاه به تصرف احمدآباد همت گماشت. مردم آن دیار، در برابر بهادرشاه چندان مقاومت نکردند (ابوالفضل، ۱۴۳/۱-۱۴۴؛ گلبدن بیگم، ۳۹).

بهادرشاه آن‌گاه به چانپانیر بازگشت و حدود دو هفته در آنجا ماند و پس از آن برای ممانعت از تصرف بنادر گجرات توسط پرتغالیها به دیو رفت. وی پیش از آن در پی شکست از همایون در ۹۴۱ق بسین را به پرتغالیها واگذار کرده بود (اسمیت، 277) و در ۹۴۲ق به امید برخورداری از کمک پرتغالیها در برابر همایون، اجازهٔ ساخت قلعه‌ای را در دیو به آنها داده بود؛ اما چون همایون بازگشت، وی نیز از تأیید امتیازات اعطایی به پرتغالیها سرباز زد و در صدد برآمد تصرف این نواحی گردد. پس برای مذاکره با معدودی از یارانش به کشتی فرمانده پرتغالیان رفت و چون خواستند او را توقیف کنند، مقاومت کرد و همراه یارانش کشته شد.

از بهادرشاه پسری برجای نماند و چون جسد وی را نیافتند، تا مدت‌ها در گجرات و دکن کسانی پیدا می‌شدند که خود را با نام وی می‌خواندند و مدعی حکومت بودند (ابوتراب ولی، ۳۲-۳۵؛ ابوالفضل، ۱۴۵/۱-۱۴۶؛ طباطبایی، ۱۸۰/۱؛ احمد، ۲۳۳/۳-۲۳۴؛ اسمیت، 277-278).

مآخذ: ابوتراب ولی، تاریخ گجرات، به کوشش دینسن راس، کلکته، ۱۹۰۹م؛ ابوالفضل علامی، اکبرنامه، به کوشش احمدعلی و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۷م؛ احمد، نظام‌الدین، طبقات اکبری، کلکته، ۱۹۲۷م؛ تنوی، احمد و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، به کوشش علی آل داود، تهران، ۱۳۷۸ش؛ خافی خان نظام‌الملکی، محمدهاشم، منتخب اللباب، به کوشش ولزلی هیگ، کلکته، ۱۹۲۵م؛ طباطبایی، علی، برهان مآثر، دکن، ۱۳۵۵/ق ۱۹۳۶م؛ طباطبایی، غلامحسین، سیرالمآثرین، لکهنو، ج سنگی؛ گلبدن بیگم، همایون نامه، لاهور، ۱۹۷۲م؛ نیز:

Abdul Halim, *History of the Lodi Sultans of Delhi and Agra*, Delhi, 1974; Duff, C.M., *The Chronology of Indian History*, Delhi, 1972; EI²;

MADE IN INDIA
SONEJA HALLA BUKUMAN

7 1 KASIM 2009

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد نهم، تهران، ۱۳۸۳.

Bahadur Shah I

SONRA BELLEN KUKUMAN

14 AGUSTOS 2001

off on the return of the king. But once more, on account of the pardoning of the Khan Zaman's offences and the entreaties of M'unim Khan, Akbar did not direct his attention to suppress the immoderate conduct of Bahadur.

At last, in the 12th year 974/1566-67, he along with his brother, with utter want of decency or gratitude entered upon a contest with Akbar. When Baba Khan Qaqshal fell upon the army of Khan Zaman, Bahadur Khan faced him and overthrew him. Suddenly, his horse was struck with an arrow and reared and Bahadur was thrown. When his men saw this, they dispersed and the brave men of the imperil army attacked him. Wazir Jamil Beg, who was then an officer of the rank of 700, wickedly and avariciously took something from him and let him go. Just then, another man came up and placed him in pillion on his horse and brought him to the king. Akbar said:

"Bahadur Khan, what evil did we do to you that you have made all this commotion and strife?"

Bahadur replied:

"God is to be praised for whatever happens!"

Perhaps, his disloyalty had not yet been entirely extirpated, otherwise he would have expressed his repentance. At the importunity of well-wishers an order was given to Shabhz Khan to cut off his head. He had a poetical vein and wrote verses. This opening is by him. Verse:

That saucy tyrant took another stone,
As if to war with me the wounded one.

Bibliography

Abid Husain, S., *The Destiny of Indian Muslims*, Bombay, Asia, 1965.
Akbar Nama, Abul Fazl, Text, 3 Volumes, Calcutta, 1878, 1881, 1886 A.D. English Tr., 3 Volumes, H. Beveridge, Calcutta, 1910.
Akhbar-ul Akhyar, Shaikh Abdul Haqq Muhaddis Dehlavi, Delhi, Mutabai Press, 1309 A.H.

Baig, M.R.A., *The Muslim Dilemma in India*, Delhi, Vikas, 1974.
Buckland, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, (Reprint) Delhi, Indological Book House, 1971.
Chandra, Satish, *Parties and Politics at the Mughal Court, 1707-1740*, Aligarh, 1959, pp.22-60.
Dalwai, Hamid, *Muslim Politics in India*, Bombay, Nachiketa, 1968.
Gulzar-i Abrar, Muhammad Ghaus Shattari, Rotograph of MS in British Museum, Department of History, Aligarh; Urdu Tr. by Maulvi Fazl Ahmad, Agra, 1326 A.H.
Hunter, W.W., *The Indian Musalmans*, reprinted from 3rd edition, London, 1876, Delhi, 1959.
Iqbal Nama-i-Jahangiri, Mutamid Khan, ed. by Abdul Hayy and Ahmad Ali, Calcutta, 1865.
Mujeeb, M., *The Indian Muslims*, London, 1967.
Nizami, K.A., *Studies in Medieval History and Culture*, Allahabad, 1966.
Richard, J.F., *The Mughal Empire*, Delhi, 1973.
Smith, Vincent A., *The Oxford History of India*, Oxford, 1958.
Srivastava, A.L., *The Mughal Empire (1526-1803 A.D.)*, Delhi, 1959, pp.439-42.

Bahadur Khan Uzbek (16th Century)

Bahadur Khan Uzbek entered the Mughal administration in Akbar's reign in the 48th year.

Bahadur Khan's real name was Abu-n-Nabi. He was one of the nobility of Turan. In the time of 'Abdu-l-Mu'min Khan, he attained to high office and was made governor of Mashhad. When 'Abdu-l-mumin was killed, Baqi Khan (The ruler of Turan) tried to conciliate Bahadur, but he got free by pretending that he was going on a pilgrimage to Mecca and came to India.

In the 48th year, he entered into Akbar's service and received the present of a jewelled waist-dagger. After the accession of Jahangir, he received Rs. 40,000 for expenses and went off

with 57 officers to assist Shaikh Farid Murtaza Khan who had been appointed to pursue Sultan Khusrau. In the 5th year, he was made *faujdar* of Multan in succession to Taj Khan.

In the 7th year, he obtained a *mansab* of 3000 with 3000 horses and the title of Bahadur Khan and was, on the death of M. Ghazi, appointed to the government of Qandahar. Afterwards, he got successive increases and attained the rank of 5000 with 3500 horses. In the 15th year, he pleaded defective eye-sight and resigned from the appointment of Qandahar. They say that when the approach of the king of Persia's army was bruited abroad, he out of carelessness could not make up his mind to remain (?) and so distributed two lacs of rupees among the royal clerks as bribes and left the place.

After that, he obtained a fief in the Agra province and was prosperous. When Shah Jahan's standards moved from Ajmer towards Agra, he came forward and did homage. Nothing more is known of him.

Bibliography

Abid Husain, S., *The Destiny of Indian Muslims*, Bombay, Asia, 1965.
Akbar Nama, Abul Fazl, Text, 3 Volumes, Calcutta, 1878, 1881, 1886 A.D. English Tr., 3 Volumes, H. Beveridge, Calcutta, 1910.
Akhbar-ul Akhyar, Shaikh Abdul Haqq Muhaddis Dehlavi, Delhi, Mutabai Press, 1309 A.H.
Baig, M.R.A., *The Muslim Dilemma in India*, Delhi, Vikas, 1974.
Buckland, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, (Reprint) Delhi, Indological Book House, 1971.
Chandra, Satish, *Parties and Politics at the Mughal Court, 1707-1740*, Aligarh, 1959, pp.22-60.
Dalwai, Hamid, *Muslim Politics in India*, Bombay, Nachiketa, 1968.
Gulzar-i Abrar, Muhammad Ghaus Shattari, Rotograph of MS in British Museum, Department of History, Aligarh; Urdu Tr. by Maulvi Fazl Ahmad, Agra, 1326 A.H.

Hunter, W.W., *The Indian Musalmans*, reprinted from 3rd edition, London, 1876, Delhi, 1959.
Iqbal Nama-i-Jahangiri, Mutamid Khan, ed. by Abdul Hayy and Ahmad Ali, Calcutta, 1865.
Mujeeb, M., *The Indian Muslims*, London, 1967.
Nizami, K.A., *Studies in Medieval History and Culture*, Allahabad, 1966.
Richard, J.F., *The Mughal Empire*, Delhi, 1973.
Smith, Vincent A., *The Oxford History of India*, Oxford, 1958.
Srivastava, A.L., *The Mughal Empire (1526-1803 A.D.)*, Delhi, 1959, pp.439-42.

Bahadur Shah (1643 — 1712)

Bahadur Shah, the second son of Aurangzeb, was a mild and generous man and passed of great dignity of behaviour.

Bahadur Shah was, the second son of the last great Mughal emperor Aurangzeb, born Muhammad Mu'azzam at Burhanpur in the Deccan on 14 October 1643, he was actively employed by his father, Aurangzeb, from 1663 onwards for subduing the kingdom of Bijapur and the Qutb Shahi dynasty of Golconda in the south. In 1695, he was appointed *subahdar* of Agra and in 1699, governor of Kabul. Mu'azzam was at Kabul.

On hearing of his father's death on 20 February 1707, he left Kabul post-haste, crowned himself at Pul-i-Shah Daullah and assumed the title of Shah Alam Bahadur Shah. He then headed towards Delhi to wrest authority from his younger brother, Prince Azam. His second son Azaimush-Shan had, in the mean time, seized Agra for his father's cause. At the hotly-contested battle of Jajau, near Samugarh, in June 1707, Azam lost his life along with his two grown-up sons; in the aftermath, Mauzzam assumed legal authority.

The new emperor's two major problems in the north were the Rajputs and the Sikhs under

A HISTORY OF PAKISTAN

(PAST AND PRESENT)

by
Dr. M. A. Aziz

1979

SANG-E-MEEL PUBLICATIONS

Chowk Urdu Bazar, Lahore (Pakistan)

TURKISH ENGLISH	
8259	
954-7	
A21.H	

sion in the traditional Mughal style near Jajau not far from Samugarh where their father fought a similar war of succession with his elder brother Dara Shikoh. Muazzam offered to settle down the issue according to the will of Aurangzeb or if at all fighting was inevitable let that be a duel between them. But Azam refused to accept the proposal.²

The inevitable hour came. Some of the trusted generals of Azam deserted him. Raja Jai Singh of Amber and Zulfiqar Ali Khan made over to Muazzam. The battle was fought. Azam and his sons faced the opposing army valiantly, but fell dead. Muazzam gained strategic victory and having disposed of his youngest brother Kam Bukhsh, he became the seventh monarch of the House of Timur under the title of Shah Alam Bahadur Shah.³

Bahadur Shah : Bahadur Shah received good training in warfare and administration, but was a weak ruler. He was learned, dignified, generous and mild, but too old to shoulder the heavy responsibility of an emperor. His policy of peace and appeasement in contrast with the firm and disciplined administration of his father did not solve the problems, but created many more. Things did not look so bad during the short tenure of his rule, but they were fast getting out of control. His death in 1712 A.D. only after five years of his tamed rule, brought the empire to the point of a final show down.⁴

The nobles and responsible courtiers spent their energy and time in intrigues and conspiracies. One powerful group would overthrow the other and the princes of the House of Timur rolled on from one protector to another. They received different treatment at the hands of different masters, but it would hardly make any difference. They were either humiliated or blinded or imprisoned or killed or banished. During one hundred years of the nominal rule of the Mughals following the death of Aurangzeb, fifteen titular kings were brought to the throne as against six great Mughals who controlled the empire for 181 years by establishing their authority on their rivals.⁵

2. *Ibid.*

3. *Ibid.*, pp. 75-137.

4. *Freedom Movement, op. cit.*, pp. 85-86. 5. *Ibid.* pp. 87-137.

Bahadır Şah (42-44)

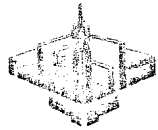
الإمام الدهلوي

١١١٤ - ١١٧٦ هـ

حياة حكيم الإسلام الإمام أحمد بن عبد الرحمن المعروف
بالشيخ ولي الله الدهلوي (١١١٤ - ١١٧٦ هـ) ،
والصريف بالدور الإصلاحى السبديدي ،
القيادى الاجتهادى ، الذى قام به
فى مجال العلم والعمل ،
والفكر والتأليف

تأليف

ابو الحسن على الحسينى السديدي



وقد تفتن لذلك بعض المؤرخين من غير المسلمين أيضا ، يقول الدكتور ستيش
جنر : « لقد ضعف تأثير الدين على سياسة الحكومة »^(١٥)
ويقول الشيخ ذكاء الله فى « تاريخ الهند » :

« لقد حدثت انقلابات وتطورات كبيرة ، بعد عالمكير فى أمور الدولة ،
وتغيرت أشكال العلاقات كلها ، وانقلبت العلاقات التى كانت بين الدولة
التيمورية والمرهته رأسا على عقب ، وكانت الدولة المغولية قد بلغت من الضعف
والهزال حد الاحتضار ، ولكنها رغم احتضارها وإشرافها على الموت لم تنس
كبرياءها وعظمتها »^(١٦) .

كان عالمكير إذا كان فى أورنك آباد^(١٧) خافه أركان الدولة وكبار الأمراء
فى بهار وبنغال فضلا عن دهلى وهايوه ، فقد كان متفقدًا للأحوال ، مطلعًا على
الأمر الجليل والحقيرة من شئون الدولة ، ولم يكن يتأخر لحظة فى إصدار أوامره
فى الخين المناسب ، أما خلفه (بهادرشاه) فكان حاله كما يقول مؤرخ الهند :

« كانت أوامره غير منتظمة ، ولم يعد أى اعتبار لتوقيع السلطان ، وكان
السلطان يقول لخدمه وحواشيه : لقد تحالف كل الموظفين وتوافقوا فيما بينهم
فما يرونه أفضل عندهم ينفذونه ، وليس لى إلا الاسم ، ولم يعد لى عمل سوى
أن ألبى حاجات الخلق وأحقق مطالبهم »^(١٨) .

ويقول : « لقد أرخ بعض الظرفاء المتدبرين جلوسه على عرش الدولة
بـ « الملك الغافل » ، إنه يسهر الليالى ، وينام إلى الضحى ، وهذا يسبب
المصاعب للناس فى أيام أسفارهم ... »^(١٩) .

DR.SATISH CHANDRA. PARTES AND POLITICS IN THE MUCHAL (١٥)
COURT, 1707-40 ALIGARH 1959, p-40.

(١٦) « تاريخ هندوستان » للمولوى ذكاء الله الدهلوى ، ج - ٩ ، ص : ٣٣ .
(١٧) مدينة فى الجنوب ، كانت فى إمارة حيدر آباد سابقا وتقع الآن فى مهاراشتر وتبعد من
دهلى ميلا ، وقد أقام فيها أورنك زيب (سنة للقضاء على الإمارات النابتة (وأكثرها شيعية)
التي انفصلت عن المركز فى فترات مختلفة .

(١٨) « تاريخ هندوستان » ، ص : ٣٨ ، (١٩) أيضا .

بهادرشاه ، والملك فرخ سير بن عظيم الشان ، والملك محمد شاه ، والملك شاه
عالم الثانى ، الذين أسهموا بدورهم فى تاريخ الهند ، ومصير المسلمين الهنود .

شاه عالم بهادر شاه الأول :

كان هذا أكبر أبناء عالمكير الذى هزم أحد إخوته محمد أعظم وتربع على
عرش الدولة ، وأكبر دليل وأوله على اختلاف ميوله وطبيعته عن ميول عالمكير
وطبيعته أنه تبنى المذهب الشيعى الذى لم يكن مخالفا لعقائد السلطان عالمكير
وطبيعته وذوقه فحسب ، بل كان مخالفا لعقائد جميع الملوك التيموريين المغول
ومذهبهم ومنهجهم فى الحياة ، وكان معاكسا لمصالح هذه الدولة أيضا (التى كان
تسعون إلى خمسة وتسعين فى المائة من سكانها من حدودها الشرقية بنغاله إلى
حدودها الغربية بكابل وقندهار سنين عقيدة ، حنفيين مذهبيا) ولم تكن هناك
إمكانيات فى الهند لقبول هذا المذهب ونجاحه على مستوى الجماهير ، وحسب
تصرخ غلام حسين طبا طبائى مؤلف « سير المتأخرين » (الذى ينتمى إلى الفرقة
الأثنى عشرية ، وتتجلى شيعيته فى تاريخه للوقائع والأحداث) لما أمر بهادرشاه
باعتناق المذهب الشيعى ، وعقد المباحثات والمناظرات مع علماء أهل السنة فى
هذه القضية ، وأمر بإدخال هذه الكلمات : « على ولي الله ، وصى رسول الله »
فى الخطبة حدث اضطراب فى لاهور حيث كان الملك مقيما ، ووقعت
اشتباكات ، وصرح المؤلف بأن ذلك لم ينل قبولا ورواجا ، يقول :

« لم يزل بهادرشاه يصّر على هذا ، ويسعى جاهدا فى نشر المذهب الشيعى
وتقويته ، ولم يزل باب المناقشة والمناظرة مع العلماء مفتوحا لمدة طويلة من
الزمن ، ولكن ذلك لم يُجد شيئا »^(١٤) .

وكان من نتيجة هذا التغيير أن استاء الجماهير والجيش كذلك ، ولم يبق فى
الجيش ذلك الحماس الدينى الذى كان فى عهد المغول الماضى قوة دافعة كبيرة ،

(١٤) سير المتأخرين ، ج : ٢ ، ص : ٣٨١ .

HISTORY OF INDIA

(IN 9 VOLUMES)

EDITED BY

A.V. WILLIAMS JACKSON

Bahadur Sah

VOL-IV

175 214
MEDIAVAL INDIA FROM THE
MOHAMMEDAN CONQUEST
TO THE REIGN OF
AKBAR THE GREAT

*DIA isin
taraf
Nebi*
Stanley Lane-Poole

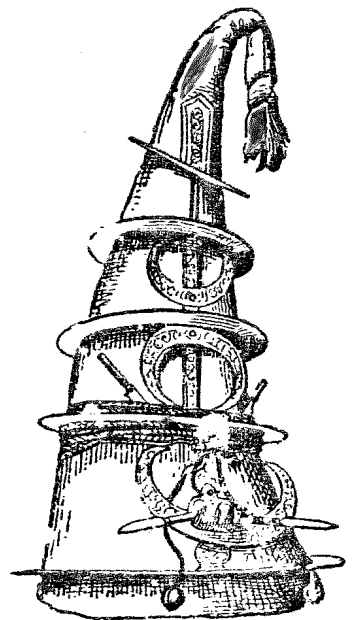
ASIAN EDUCATIONAL SERVICES
NEW DELHI, 1987

ization were discovered. The tedious war in the Deccan exhausted his armies and destroyed his prestige, and no sooner was the dominating mind stilled in death than all the forces that he had sternly controlled, all the warring elements that had struggled for emancipation from the grinding yoke, broke out in irrepressible tumult. Even before the end of his reign Hindustan was in confusion, and the signs of coming dissolution had appeared. As some imperial corpse, preserved for ages in its dread seclusion, crowned and armed and still majestic, falls to dust at the mere breath of heaven, so fell the empire of the Moghul when the great name that guarded it was no more. To adapt an image drawn by Keene from the well-known Indian tree *ficus religiosa*, it was as though some splendid palace, reared with infinite skill with all the costliest stones and precious metals of the earth, had attained its perfect beauty only to collapse in undistinguishable ruin when the insidious roots of the creeper sapped the foundations.

Even had Aurangzib left a successor of his own mental and moral stature, it may be doubted whether the process of disintegration could have been stayed. The disease was too far advanced for even the most heroic surgery. To increase the confusion, the Great Moghul had made no nomination to the throne he was vacating, and as usual all the sons claimed the sceptre. The contest was brief; Prince A'zam was slain in battle near Agra, Kam Bakhsh died of his wounds after a defeat near Haidarabad, and the first-born, Mu'azzam,

ascended the throne with the title of Bahadur Shah. He found himself face to face with such difficulties as had not been known since the days of Humayun. It was not merely the Marathas that had to be dealt with; the Rajput rajas were in revolt; the Sikhs were rising in the Panjab, and the Jats near Agra; and the English had ventured on bold reprisals, which were to lead to far-reaching consequences in another half-century.

Nor was it only among non-Moslem peoples that the spirit of insurrection was alive. These, no doubt, had been excited by the religious intolerance of the late emperor; but the Moslems themselves were scarcely in better order. The fatal system of rewarding services or conciliating jealousies by large grants of territory had produced a kind of baronage fully



A SIKH QUIT-TURBAN.
With knives and tiger claws, the special Sikh weapons.

as dangerous and subversive of central authority as any corresponding class in feudal Europe. The provincial mansabdars had become petty kings, and were far more interested in coercing their neighbours than in supporting their emperor against his many foes. Nor could Bahadur rely upon his troops as Babar and Akbar had trusted them. The toleration of Akbar's

تاريخ الإسلام في الهند

4967

954.42

N.W.M.T

الدكتور عبد المنعم النمر

المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع

ذاهباً لمحاربتهم ، وكانت نهايته أن التجأ إلى المراهتا ، ثم إلى إيران حيث اختفت أخباره ، وربما كان الجرح الذي أصاب قلب الملك الوالد من هذا هو الذي جعله يعفو عن ابنه الخائن الثاني ويوليه العهد . .

ومع أن بهادور شاه كان ولياً للعهد فإن أخويه - محمد أعظم ، وكام بخش - لم يسلموا له بالملك ، فلم يستقر له إلا بعد حرب عنيفة معها - شأنه شأن أبيه من قبل مع إخوته - فقبل أن يموت أورنكزيب أوصى أن يكون ابنه محمد أعظم والياً على مالوا وكجرات وشمال الدكن ، بينما أعطى ابنه الآخر « كام بخش » الولاية على بيجاپور وحيدر آباد ، على أن يخضعا لأخيها « محمد معظم بهادور شاه » حتى يظل ملكه متمسكاً ، ولكن الآخرين لم يقنعا بهذا النصيب .

كان بهادور شاه في شمال الهند « بشاور أو كابل على خلاف بين المؤرخين » حين مات أبوه في « أحمد نكر » بجنوب الهند ، فسارع بالسفر إلى العاصمة ، وتولى أمر الملك ، وفي نفس الوقت أعلن محمد أعظم أنه ملك خلفاً لأبيه ، فكتب إليه بهادور شاه أن والده أعطاه الولاية على مالوا وكجرات وشمال الدكن . وإن كان ذلك لا يرضيه زاده حتى يرضى بدلاً من الحرب بينهما ، وكان أعظم فظاً جريئاً يحقد على بهادور شاه ، فحين وصلت رسالته أخيه قال متهكماً : « كان هذا الأبله - يقصد « بهادور شاه » - لم يقرأ قول سعدى الشيرازي الصوفي : « إن غطاء واحداً يتسع لعشرة من الفقراء ، ولكن ملكاً واسعاً لا يكفي ملكين » وتحرك بجيشه نحو الشمال ، كما تحرك بهادور شاه من أكبر آباد نحو الجنوب لمقابلته ، وفي « سراي جاجو » جنوب أكرا

الإستعمار الإنجليزي الثقيل . لقد حكم المغول الهند حكماً قوياً قومياً قرابة قرنين ، وكان حكماً أشبه ما يكون بالعملاق الضخم القوي ، لذلك لم يقض عليه سريعاً ، بل ظل ينتقل من ضعف إلى ضعف أشد منه ، حتى قضى عليه نهائياً في مدة قرن ونصف ، حيث ابتداء بعد وفاة أورنكزيب ، وانتهى سنة 1274 هـ - 1857 م تلك كلمة إجمالية تصويرية تحتاج إلى تفصيل . فإليك هذا التفصيل :

شاه عالم بهادور شاه الأول

1118 هـ - 1707 م إلى 1113 هـ - 1711 م

هل عرفت محمد معظم بن أورنكزيب الذي ولاه أبوه قيادة جيوشه لحصار بيجاپور فبدأ يتآمر معها ضد أبيه ؟! وهل عرفته هو أيضاً حين توجه بجيشه للإستيلاء على كولكنده ، فتآمر هو وبعض قواده الإيرانيين الشيعة مع ملكها ضد أبيه ، وانكشفت مؤامراتهم فحبسهم الملك جميعاً ، ثم أطلق ابنه ، وأرسله إلى شمال الهند ، وأعطاه لقب « بهادور شاه » أي الشجاع الباسل ؟!

إنه هو « بهادور شاه » (1) الملك الذي ولي الحكم بعد أبيه باعتباره ولياً للعهد ، ولعل أورنكزيب الرجل الصالح قد أصيب في أبنائه ، فقد خانته ابنه « محمد أكبر » من قبل ، وتعاون مع الراجبوت ضده ، وكان

(1) ولد في رجب سنة 1053 هـ - 1644 م في أيام جده شاهجهان ، وحفظ القرآن وقرأ العلم وتدرّب على الفنون الحربية .